

شنیدن سکوت عامدانه ناصر خسرو در سفرنامه در پرتو نگاه آنتوان برمن درباره ضرورت بازخوانی یک اثر

مهدی فرخی*

چکیده

این مقاله در پی تأکید بر بازخوانی «آثار ماندگار» است و آن را همچون یک ضرورت برای فهمی تازه از آن‌ها یا شنیدن صداهای ناشنیده‌شان می‌داند. بازخوانی یک اثر به‌عنوان ضرورت، دیدگاهی است که آنتوان برمن، فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی، آن را مطرح می‌کند که در واقع ریشه در نگاه او به جهان هستی دارد. از نظر او حقیقت هستی در زبان تجلی می‌یابد و جایگاه این تجلی، آثار مکتوب ماندگار از گذشته‌اند که به باور او همه بر ساختاری شفاهی استوارند و اگر دقیق‌تر بگوییم، صدامند هستند. صدامندی یک اثر همان است که حیات و ماندگاری آن را تضمین کرده، از سوی دیگر، آن را از دست محتوایی ثابت و قابل مهار خارج می‌کند. بنابراین با این رویکرد، اثر به حقیقتی مقطع تبدیل خواهد شد که همواره نیاز به بازخوانی خواهد داشت تا صداهای ناشنیده آن یا به عبارتی، قطعه‌هایی از این حقیقت مقطع که این نظریه‌پرداز بر آن‌ها نام «صفحات گمشده» می‌نهد، شنیده شود. نگارنده برای عینیت بخشیدن به این دیدگاه، از میان آثار مکتوب زبان فارسی، سفرنامه ناصر خسرو را به‌عنوان مورد مطالعه برگزیده است. نخست، در مقدمه به فراهایی از نگاه برمن در رابطه با اثر و ویژگی‌های آن می‌پردازد و سپس در پرتو این نگاه قصد دارد صداهای تازه‌تری از سفرنامه را بشنود که محصول بازخوانی است. شیوه این مقاله، استقرایی است؛ به این مفهوم که تلاش خواهد کرد از طریق پرسش و پاسخ به این صداهای ناشنیده که ما آن‌ها را سکوت عامدانه ناصر خسرو در سفرنامه می‌دانیم، دست یابد.

کلیدواژه: آنتوان برمن، اثر، صدای اثر، سفرنامه ناصر خسرو، سکوت عامدانه، شبکه اسماعیلی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

آنان که از گذشته‌های دیر و دور تا به حال، حاصل دیده‌ها و شنیده‌های خود را در قالب سفرنامه مکتوب کرده‌اند، با هر بار خوانش آن آثار، ما را در بستر همان زمان و مکان با خود هم‌سفر می‌کنند. سفرنامه‌ها اگرچه تاریخی از یک جغرافیا هستند، می‌توان آن‌ها را جغرافیای تاریخی نیز نامید. سفرنامه‌های زیادی در پهنه ادب فارسی نگاشته شده است که در میان آن‌ها به‌زعم صاحب‌نظران، *سفرنامه ناصرخسرو* از لحاظ استواری کلام^۱ و خودداری از غلوهای مرسوم، همیشه تابنده‌تر از اقران خود بوده است.

اما آنچه بیش از هر چیز *سفرنامه ناصرخسرو* را از دیگر سفرنامه‌ها متمایز می‌کند، پویایی و تحرک صحنه‌هاست؛ گویی خواننده در حال مشاهده مستندی است که به شکل ماهرانه‌ای به گفته سینماگران تدوین شده، با این تفاوت که قطعاتی از این مستند افتاده است. اگر این کتاب، موضوع یک فیلم مستند باشد، توصیف‌ها، ثبت تاریخ، زمان، اوزان و مقادیر، کاملاً منطبق با متن خواهد بود؛ اما چنان‌که خواهیم دید، حضور افرادی که ناجی، میزبان، یا یاور مالی مسافر هستند و همچنین بعضی از مسیرها و دیدارها چنان در سایه‌ای از ابهام قرار می‌گیرند که تماشاگر منتقد را اقناع نمی‌کند. این ویژگی در *سفرنامه* می‌تواند یادآور اصطلاح «صفحات گمشده»^۲ آنتوان برمن^۳ (۱۹۴۲-۱۹۹۱ م) باشد که این گفتار در سایه نظریه‌های او می‌خواهد پاسخ‌گوی این ابهام باشد.

۱. غلامحسین یوسفی در کتاب برگ‌هایی در آغوش باد درباره اعتقاد و ایمان ناصرخسرو به ارزش سخن چنین می‌نویسد: «ناصرخسرو برای سخن، وظیفه و رسالتی قائل بود. به عقیده او جان به سخن پاکیزه می‌گردد و زنده به سخن باید گشتن. سخن ارزش مردم را پدیدار می‌سازد و حقیر را از بزرگ و خطیر جدا تواند کرد» (یوسفی، ۱۳۷۲: ۲۴۰).

2. Pages perdues

3. Antoine Berman

آنتوان برمن، مترجم، فیلسوف و نظریه پرداز معاصر دانش ترجمه‌شناسی^۱، پیش از آنکه زبان را یک پدیده ارتباطی بداند، آن را شاکله وجود انسانی می‌داند و تعریفی بر پایه همین باور از «اثر»^۲ ارائه می‌دهد که اگرچه ژرف و دیرپاب است، می‌تواند ما را در حل این ابهام یاری‌رسان باشد. در نگاه او هستی در اثر زبانی تجلی می‌یابد و چون هستی ماندگار است، اثر زبانی نیز ماندگار می‌شود. ماندگاری اثر به مفهوم سربرافراشتن آن از پس اعصار و قرون است. برمن ریشه این ماندگاری را در ماهیت شفاهی^۳ زبان اثر می‌بیند؛ یعنی نوشته‌ای که با مخاطبش مصاحبت و گفت‌وگو کرده است.

اگر به سفرنامه ناصر خسرو از این دیدگاه بنگریم، می‌توانیم ادعا کنیم که جدا از خصوصیت گفتمانی بارزش که ساختار شفاهی آن است - چون شرحی از یک سفر برای مخاطب و در واقع نوعی مصاحبت است - محک زمان نیز ماهیت اثر بودن آن را تأیید می‌کند؛ به این معنی که علی‌رغم گذر سال‌های زیاد، این کتاب ما را هنوز به خوانش و بازخوانش ترغیب می‌نماید. به همین دلیل باید گفت ما در برخورد با سفرنامه، با یک اثر روبه‌رو هستیم و پذیرش این فرض، ما را به شیوه برخورد با اثر که برمن مطرح می‌کند، رهنمون می‌سازد.

به باور برمن، فهم یک اثر نیازمند گذر از شکل مکتوب و خطی آن است که در واقع شکل تجسم یافته و تجسّدی صدا بر روی کاغذ است؛ یعنی شنیدن صدای اثر و شنیدن صدای اثر هم فقط از طریق بازخوانی^۴ آن میسر است. بازخوانی هر اثر، این امکان را به خواننده می‌دهد که صداهای تازه تری از آن بشنود، ضمن اینکه نباید فراموش کرد این شنیدن امری نسبی است؛ زیرا هر کس به فراخور بضاعت خود می‌تواند پاره‌هایی از آن را دریافت کند.

-
1. Traductologie
 2. Œuvre
 3. Essence orale
 4. Relecture

این تحقیق با همین باور، سفرنامه را بازخوانی کرده و مدعی است که توانسته پاره‌ای از صداهای ناشنیده آن را بشنود؛ صداهای ناشنیده‌ای که آن را سکوت عامدانه ناصر خسرو نامیده است.

۲. پیشینه پژوهش

مقدمه چاپ‌های متفاوت سفرنامه به قلم محمد دبیرسیاقی، همیشه بهترین منبع در این زمینه خواهد بود؛ زیرا وی فصولی مُشعب و غنی درباره نویسنده، پیشینه، خاندان، قلم و توان او در دیوان‌داری، علت سفر و تحوّل روحی او، روزگار نویسنده و خلفای مصر و بغداد ارائه داده است (ناصرخسرو، ۱۳۳۵: ۱-۳۱). اسعدی (۱۳۹۵) براساس اشعار ناصر خسرو و اعتراضات و اعترافات که گاه در میان آثارش دارد و اشارات و حالات ناصر خسرو و تجزیه و تحلیل و اقرار او در آغاز سفرنامه، مقاله «سیمای ناصر خسرو پیش از تحوّل روحی» را نوشته و در آن سیمایی از تحوّل روحی ناصر خسرو را برای مخاطب به خوبی ترسیم کرده است. منصوری در کتاب نگاهی نو به سفرنامه ناصر، با ذکر دلایلی، سفرنامه موجود را بازنویسی شده آن می‌داند و در واقع از نظر او کتاب از زیر دست ناصر خسرو بیرون نیامده است؛ اما ثقفی، منتقد این کتاب، در مقاله خود با تشریح نکات و پاسخ‌های متقابل، موارد بیان‌شده را رد می‌کند.

نویسنده این مقاله به دلیل آشنایی مقدماتی با این متن و مطالعه آثار آنتون برمن، مترجم، فیلسوف و نظریه پرداز معاصر فرانسوی که تأکید بر بازخوانی و شنیدن صدای اثر دارد، بر آن است به سفرنامه ناصر خسرو از منظر اندیشه‌های نوین فلسفه و زبان معاصر غرب بپردازد تا شاید از این رهگذر، پاسخی به اختلافات گذشته داده باشد و شاید هم اختلافات دیگری را رقم بزند. او همچنین اعلام می‌دارد که قصد و تأکیدش از دو نکته زیر میراست: ۱. تأیید یا ردّ مذهب افراد یادشده در متن، از جمله نویسنده اثر؛ ۲. راستی آزمایی یا به اصطلاح عامّه، مچ‌گیری از نویسنده سفرنامه.

۳. پرسش‌های پژوهش

- چرا مرد حکیم و دانشمندی چون ناصر خسرو باید یک سفر هفت‌ساله را بر آسایش و نعمت در حضر ترجیح دهد؟ چرا باید از مسیر مصر به سفر حج برود؟
- آیا او بعد از ادای دین و زیارت کعبه، برای فرونشاندن عطش جهان‌گردی خود هفت سال به سرزمین‌های دور و مختلف سفر می‌کند، آن هم سفرهای پرمخاطره؟
- علت سکوت او در سفرنامه و عدم ابراز جان کلام چیست؟
- شبکه یاری‌رسان او طی سفر چه کسانی هستند؟
- دلیل کشمکش‌های میان منتقدان در زمینه دوگانگی سفرنامه چیست؟

۴. شیوه پژوهش و بنیان نظری آن

این تحقیق در نگاهی کلی نوعی تحلیل گفتمان است و به رازگشایی از یک اثر با استناد به زبان خود اثر می‌پردازد؛ اما به شکلی دقیق‌تر کاری است تطبیقی-تحلیلی، به این معنا که با تکیه بر دیدگاه‌های آنتوان برمن درباره اثر و ضرورت بازخوانی، آن را به سفرنامه تسری داده تا نتایجی را که از این بازخوانی حاصل می‌شود، با خواننده در میان بگذارد. این تحقیق دارای دو مرحله است: نخست به شیوه استقرایی با استناد به قطعاتی از خود اثر و طرح پرسش‌های محتاطانه، یافته‌های تحقیق را با خواننده در میان می‌گذارد، سپس با اتصال این یافته‌ها تلاش دارد به صدای ناشنیده یا سکوت عامدانه نویسنده برسد.

«آثار از دیرباز در فرهنگ انسانی حضور داشته‌اند. هست انسانی آثاری را تولید می‌کند که در آن‌ها و به مدد آن‌ها این هست در تمامیت خود بر خودش آشکار می‌شود. در میان این آثار و به‌طور قطع در رأس آن‌ها آثار زبانی وجود دارند. در این

آثار هست-ما-در-جهان^۱ جمع می‌شود، متراکم می‌شود، تحقّق می‌یابد و متجلی می‌شود» (Berman, 1991: 37).

از این رو، با توجّه به آنچه درباره دیدگاه این فیلسوف گفتیم، باید سفرنامه را زنده^۲، صدامند^۳ و مقطّع^۴ دانست. این سه ویژگی با هم مرتبط هستند و برمن ما را این گونه متقاعد می‌کند: «صدای کلمات چیزی است که معنای محدود آن‌ها را از میان برمی‌دارد و به آن‌ها معنایی بی‌کمران می‌بخشد» (Ibid, 1984: 88).

او برای روشن شدن مفهوم معنا در یک اثر و جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم می‌نویسد: «به یقین آثار، معنا سازند و در صدد انتقال این معنایند. آن‌ها حتی نوعی تراکم معنایی فوق‌العاده‌اند؛ اما در آن‌ها معنا چنان به شکلی بی‌نهایت فشرده شده است که از هر مهارت گریزان است» (Ibid, 1995: 39).

اثر همواره زنده است و این حیات، مدیون بنیاد شفاهی آن و اگر دقیق‌تر بگوییم، صدایی است که در آن انعکاس دارد. اثر مقطّع است؛ چون صدایی است از خالق آن که خود قطعه‌ای از حقیقت هستی است؛ بنابراین ماندگار است. «حیات مقطّع اثر به معنی حیات نامتناهی آن نیز هست...» (Ibid, 2008: 110)

ترجمه، نقد، تفسیر و تأویل که حول یک اثر می‌چرخند نیز همه از دلایل زنده بودن اثر هستند؛ هر چند به زعم این نظریه پرداز، اثر، خود راه حیات خویش را در طول زمان می‌پیماید و نسبت به آن‌ها بی‌اعتناست: «اثر اجازه می‌دهد که ترجمه شود، نقد شود، تعبیر شود، خوانده شود؛ اما در یگانگی و حیات فرورفته در درون خودش نسبت به آن‌ها به شکلی بی‌انتها بی‌اعتناست» (Ibid: 67).

۱. کاربرد اصطلاح «هست-ما-در-جهان» (L'être-en-langues) نزد برمن اشاره به این واقعیت دارد که در نگاه او هستی، کلیتی است که در زبان‌ها تگه‌تگه شده است.

2. Vivante
3. Orale
4. Fragmentée

بنابراین طبق این تعریف، بازگشت ما به سوی آثار ماندگار، نیاز ماست، نه نیاز اثر تا بتوانیم خود خودمان را در آن‌ها جست‌وجو کنیم؛ حقیقتی که ضرورت بازخوانی سفرنامه را به عنوان یک اثر ماندگار در این پژوهش، تعریف و توجیه می‌کند.

۵. اهداف و ضرورت پژوهش

- تأکید بر نقش بازخوانی برای کشف لایه‌های پنهان یک اثر و ترغیب خواننده برای عبور از خوانش سطحی و گذرا طبق نظریه برمن.
- ایجاد حس یگانگی با خالق اثر از طریق شنیدن صدای آن.
- آشنایی با معیارهای جدیدتر دانش برای شناخت آثار ماندگار تا این میراث مکتوب ارزنده از این دریچه نیز مورد بررسی قرار گیرد.

۶. بحث و بررسی

با تجسم قرن پنجم هجری و حکومت سلجوقیان و قدرت نظامی آن‌ها و از سویی، تعهد و ارادتشان به خلفای عباسی در بغداد، همچنین تعصب و عناد با غیر اهل سنت، به خوبی می‌توان عصر ناصر خسرو را دریافت. ناصر خسرو بعد از معرفی خود از لحاظ شهرت و مقام و نام و کُنیه، در همان آغاز به تاریخ ۴۳۶ ق اشاره می‌کند که برای انجام یک کار دیوانی از مرو خارج می‌شود: «از مرو برفتم، به شغل دیوانی و به پنج دیه مروالرود فرود آمدم که در آن روز قران رأس و مشتری بود. گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند، باری تعالی و تقدس روا کند. به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارک و تعالی مرا توانگری حقیقی دهد» (ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۱).

- در همین بند آغازین می‌بینیم که او علت سفر را به ظاهر معمولی می‌خواند؛ یعنی برای یک مأموریت مالیاتی از مرو خارج می‌شود و در پنج دیه مروالرود منزل می‌کند؛ اما تاریخ خروج و زمان آن به سبب اهمیتش در خاطر او می‌ماند. بدون تردید نویسنده کسی است که تجربه کار در ثبت و دیوان را داشته است و ضرورت شغلی او اقتضا

می کرده تاریخ‌ها را ثبت کند؛ اما در واقع ثبت یک تاریخ همواره با یک آغاز، یک تحوّل یا تغییر همراه است.

- در همین بند، شاهد نوعی فضاسازی مثبت و شادمانه هستیم؛ مثل «قران رأس و مشتری» و همچنین باور به برآورده شدن حاجات.

- او دو رکعت نماز حاجت می‌خواند و طلب توانگری حقیقی می‌کند، نه دانایی حقیقی. شاید تقاضا دارد که خداوند تاب و توان تحوّل و رنج سفر را به او بدهد. می‌توان با اطمینان گفت که طلب توانگری در اینجا به مفهوم طلب ثروت نیست.

«چون به نزدیک یاران و اصحاب آمدم، یکی از ایشان شعری پارسی می‌خواند. مرا شعری در خاطر آمد که از وی درخواهم تا روایت کند. بر کاغذی نوشتم تا به وی بدهم که این شعر برخوان. هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم خدای تبارک و تعالی حاجت مرا روا کرد» (همان: ۱).

- می‌توان حس کرد او به شدت مضطرب و بی‌قرار است. این نکته را از نماز حاجت او و بیان حاجتش می‌توان دریافت؛ اما به نظر می‌رسد تفاعل به بی‌تی نانوشته که از سوی مرد پارسی خوانده و تعبیر می‌شود، او را در این مسیر قدری باورمندتر می‌کند که یادآور این بیت حافظ است:

رخ تو در نظر آمد مراد خواهم یافت که گفته‌اند حال نکو در قفای فال نکوست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۳۰)

- حضور در جمع یاران و اصحاب هم‌فکر و حاجت‌روایی و تلقین به خود بعد از این تفاعل، دلش را در این تصمیم مطمئن‌تر می‌کند.

- او برای انجام مأموریتی دیوانی به مروالرّود آمده است. به جمع یارانی که برحسب اتفاق، اصحاب علمی و ادبی و محرم هستند. می‌توان گفت همه‌چیز برای تبادل نظر و تصمیمات بزرگ، دور از چشم اغیار، مهیاست و دیگر اینکه، کار دیوانی

در مرواگرد می‌تواند بهانه‌ای باشد تا دور از چشم دستگاه حکومتی بتواند با چند و چون تصمیم بزرگ خود آشنا شود و نقشه راه را بداند.

در ادامه می‌خوانیم: «پس از آنجا به جوزجانان شدم و قریب یک ماه بودم و شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر (ص) می‌فرماید که: قُولُوا الْحَقَّ وَلَوْ عَلَيَّ اِنْفِسْکُمْ» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱).

غلیان و اضطراب درونی او قبل از سفر حتی بعد از تفأل به شعر و نماز حاجت و حضور در جمع دوستان به حدی است که موجب شراب‌نوشی مدامش می‌شود؛ اضطرابی که در یک ماه اقامت در جوزجانان هنوز فروکش نکرده است.^۱ شاید هم با اقرار به خطاکاری و لایبالی‌گری می‌خواهد توجیهی برای گریز داشته باشد تا خدای کعبه هدایتش کند و پرده توبه بر کار او بکشد و شاید هم هدفش از این خوداتهامی، نوعی رهایی باشد.

«شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر به هوش باشی، بهتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد که در بیهوشی و بیهوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد؛ بلکه چیزی باید طلبد که خرد و هوش را بیفزاید. گفتم که من این از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم آن حال تمام بر یادم بود، بر من کار کرد...» (همان: ۱-۲).

۱. زمانی که سهراب به ایران حمله می‌کند و دژهای مرزی را یکان‌یکان تسخیر می‌کند، تنها امید بزرگان ایران زمین رستم است. کیکاووس به او نامه می‌نویسد و او را برای نجات کشور از زابلستان فرامی‌خواند. در چنین وضعی رستم چهار روز را به می‌گساری می‌گذراند. به یقین این باده‌نوشی از سر فراغت و شادی نیست؛ بلکه پاسخی است به اضطرابی بزرگ؛ پاسخی است به عجز رستم در بزرگ‌ترین دوراهی زندگی خود. رستم می‌خواهد با باده‌نوشی، خود را از آشفتگی ذهنی و تشویش درون برهاند (رحیمی، بی‌تا، ۱/۳-۱۸؛ به نقل از شعار و انوری، ۱۳۷۰: ۴۵-۴۷؛ فردوسی، ۱۳۸۳: ۳۱۵).

تأمل در این خواب که ما آن را خواب بیداری می‌نامیم، برای شنیدن ناگفته‌های او بسیار مهم است:

- نویسنده خود را حکیم می‌خواند؛ در نتیجه اندوه او اندوه هستی است؛ نه کسب ثروت و مقام.

- موضوع رسالت او طبق خواب، راهنما بودن در گرو هوشیار بودن است که به او تلقین می‌شود.

- ابزار این مأموریت عبارت است از: خرد، هوشیاری و جویندگی تا مرحله یابندگی.

- اشاره به سوی قبله هم بر دعای او مهر تأیید می‌زند؛ چون تکلیف مسلمان متمول است که: «فیه آیاتٌ بیناتٌ مقامُ ابراهیم ومن دخله کان آمناً ولله علی الناس حجُّ البیت من استطاع الیه سبیلاً و من کفر فإن الله غنیٌ عن العالمین»^۱.

- او به عنوان مردی متمول که در خواب بر او تکلیف شده است باید به زیارت کعبه برود، سعی دارد راه اعتراض و انتقاد حکومت و دستگاه اداری را نسبت به خود ببندد و سفرش را موجه نشان دهد.

ناصر خسرو آغاز تحول روحی خود را از این زمان با خواننده در میان می‌گذارد که به نظر می‌رسد خواب او ساختگی و از پیش طراحی شده باشد.
می‌پرسیم:

- مردی که خود اقرار دارد در یک ماه اقامت در جوزجانان مُدام شراب می‌نوشد و سر شراب‌زده دارد، چگونه می‌تواند در میانهٔ مستی، این خواب سرشار از حکمت و اندیشه را ببیند و تمام آن را به خاطر بیاورد؟

۱. «در آن خانه، آیات ربوبیت هویدا است. مقام ابراهیم خلیل است. هر که در آنجا داخل شود، ایمن شود و مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است بر هر کسی که توانایی یافته و بر آن راه یابد و هر که (به سبب انکار و جوب حج) کافر شود، تنها به خود زیان رسانیده که خداوند از طاعت خلق بی‌نیاز است» (آل عمران: ۹۷).

- آیا مستان هنگام شراب‌نوشی قادر به یادآوری خواب خود هستند؟ و آیا انسان مست خواب می‌بیند؟
می‌گوید:

«... با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار شوم. اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم، فرج نیابم» (همان: ۲).

- او به عدد چهل اشاره می‌کند که سن بلوغ فکری و پختگی و سرآغاز تحولات روحی است؛^۱ اما آیا می‌توان باور داشت که او چهل سال بر باور و دین رایج زیسته و در درونی‌ترین لایه‌های دو حکومت خلیفه‌باور بغداد، یعنی غزنوی و سلجوقی خدمت کرده و یک‌شبه با یک خواب متحوّل شده است؟

همچنین در خصوص یکی از پرسش‌های کلی این تحقیق باید پرسید:

- مردی که در دیوان حکومت غزنویان و سلجوقیان حضور دارد، مگر ماجرای حسنک وزیر و حال بر دار کردن او را برای بردن حاجیان از طریق مصر به مکه و اتهام قرمطی شدنش را نشنیده بود که سلطان مسعود غزنوی برای به دار کشیدن او پیام می‌فرستد که: «ما بر تو رحمت خواستیم کرد؛ اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای و به فرمان او بر دار می‌کنند» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

- این سفر، چه تکلیف دیگری جز تجدید بیعت با خداوند و پیامبر دارد که او هفت سال این سفر پر از رنج و عنار را به گفته خودش تحمل می‌کند (همان: ۱۷۸).

در جایی می‌گوید: «من از قومی به قومی نقل و تحویل می‌کردم و همه‌جا مخاطره و بیم بود، الا آنکه خدای تبارک و تعالی خواسته بود که ما به سلامت از آنجا بیرون آییم» (همان: ۱۰۵).

۱. می‌دانیم که آغاز رسالت پیامبر (ص) نیز در چهل سالگی است. این بیت حافظ هم به اهمیت عدد چهل برای رسیدن به پختگی و بلوغ اشاره دارد: که ای صوفی شراب آن‌گه شود صاف / که در شیشه برآرد اربعینی (حافظ، ۱۳۶۲: ۹۶۴).

- چرا باید از میان قومی به قوم دیگر تحویل کند؟ آیا نمی‌توان گفت این سفرها ادامهٔ رسالت آموزش و تسلیمی است که در حضر و در نماز، توان انجام آن را طلب کرده بود؟

طبق نظر یونگ^۱، «آیین آموزش، اساساً فرایندی است که نخست با تسلیم آغاز می‌شود و سپس با دورهٔ بازدارنده پیگیری می‌شود و سرانجام با مراسم رهایی بخش پایان می‌پذیرد و فرد با گذراندن این فرایند می‌تواند عناصر متضاد شخصیت خود را با یکدیگر آشتی دهد و به تعالی دست یابد تا از او انسانی به تمام معنا و مسلط بر خویش بسازد» (یونگ، ۱۳۷۸: ۲۴۴).

- آیا نمی‌توان گفت که ناصر خسرو براساس دیدگاه یونگ فرایند تسلیم و آموزش را سال‌ها پیش گذرانده است؛ اما با اعلام خواب یادشده که به نظر کمی دور از ذهن می‌نماید، مهیای مرحلهٔ تازه‌ای از آموختن می‌شود؟

- آیا نمی‌توان گفت حال، پس از تکمیل آموزش و تحوّل درونی، ناصر خسرو جدیدی توّلد یافته است که هنوز در کسوت درباری است و با عذری مصلحتی می‌خواهد ناصر خسرو نوزاده را بردارد و به اصل و مبدأ تحوّل‌ساز خود ببرد؟

- آیا این همه ابراز تغافل و تغایب از گذشتهٔ خود که در آغاز بیان می‌کند، نمی‌تواند گویای ترس از دچار شدن به عاقبت حسنک و دیگر ناباوران بغداد باشد؟

ما از مذهب و باور ناصر خسرو قبل از سفر بی‌خبریم. او حتی در طول سفر هرگز سعی در اظهار مذهب و مسلک خود ندارد؛ اما آیا نمی‌توان گفت او در پاسخ «دعوت» که یکی از اصطلاحات اسماعیلی است، به این سفر می‌رود. سپس به درجهٔ «حجّت خراسان» می‌رسد؛ درجه‌ای که بعدها تخلّص او در شاعری می‌شود؟

جواد مشکور در تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم هجری، دربارهٔ مراتب اسماعیلی آورده است: «اسماعیلیان فرد تازه به کیش گرویده را «مستجیب»

می‌نامیدند و آن که در طریق و دین اسماعیلی اعتقاد کامل پیدا می‌کرده، «مأذون» و زمانی که به درجه دعوت می‌رسید، «داعی» خوانده می‌شد. بالاترین مرتبه بعد از داعی در سلسله مراتب دعوت اسماعیلی از امام، «حجت» بود؛ فردی که از جانب امام زمان اسماعیلیان به این مقام منصوب می‌شد» (مشکور، ۱۳۹۰: ۲۲۸-۲۲۹).

درخصوص شبکه‌سازی مخفی اسماعیلیان می‌خوانیم: «بنابر منابع اسماعیلی، چهار امام پس از حضرت اسماعیل برای آنکه مورد پیگرد و آزار قرار نگیرند، گمنام می‌زیسته و برای سازمان‌دهی جنبش اسماعیلی فعالیت می‌کردند؛ به طوری که وقتی مذهب اسماعیلی در سده سوم هجری (نهم میلادی) مورد توجه عموم مردم آن روزگار قرار گرفت، یک ساختار پیچیده سیاسی و عقیدتی شکل گرفته بود که توسط آن اسماعیلیه توانستند به یک حمایت گسترده و سیاسی دست یابند؛ سازمانی که امامانی برای برعهده گرفتن این کار پدید آوردند» (نانجی، ۱۹۸۷: ۱۷۹-۱۹۸).

اگر ناصر خسرو در سفرنامه، سکوت عامدانه دارد، برعکس در دیوان قصاید به راحتی مکنونات قلبی‌اش را با خوانندگان در میان می‌گذارد و از این سفر به «گریز» یاد می‌کند که می‌تواند مؤید یافته‌های این تحقیق باشد که هدفش رازگشایی از سفر برنامه‌ریزی شده اوست.

دانی که چون شد ز دیوان گریختم
ناگاه با فریشتگان آشنا شدم
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۳۹)

وجود چهار واژه «فرشته»، «دیوان»، «ناگهان» و «گریختن» جای تأمل دارد. دو واژه متضاد فرشته و دیوان و همچنین ایهام نهفته در واژه دیوان (= دیوسیرتان) و دیوان اداری حکومت سلجوقی، به‌زیبایی در این بیت مشهود است. فعل گریختن نیز با قید حالت «ناگاه»، می‌تواند از نکات کلیدی و رازگشا باشد.

بدون شک هر گریزی همیشه با نقشه و تدارک از قبل انجام می‌شود. پس به‌زعم نگارنده، فعل «ناگاه گریختن» با نقشه قبلی و آگاهی از مسیر گریز بوده و به ناگاه رخ نداده است. همچنین این واژه می‌تواند به رهایی مطلق اشاره داشته باشد و «فرشته»، آن

شخص در خواب نیست؛ زیرا خود خواب هم زیر سؤال است و از سوئی، آیا نمی‌توان گفت می‌تواند مُبَلِّغ رسمی اسماعیلیان بوده باشد که پس از مباحثه‌ها باور ناصر خسرو را خیلی پیش‌تر دگرگون کرده است؟ آموزشی که یونگ معتقد به آن است و ذکر آن گذشت.

طبق نظر محققان، ناصر مردی با منصب مالیاتی بوده است (هانسبرگر، ۱۳۸۰: ۱۹). اعلام فاصله‌ها و مقادیر و آوردن تاریخ به روز و ماه و سال و همچنین دقت فراوان او در قیمت‌ها نشان از این حقیقت دارد.

«از شام تا قیروان که من رسیدم، در تمامی شهرها و روستاها هر مسجد که بود، همه را اخراجات بر وکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوریا و زیلو و مشاهرات و مواجات قیمان و فرآشان و مؤذنان و غیرهم» (ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۷۲).
سؤال اینجاست که:

- آیا دستگاه عریض و طویل خلفای فاطمی، برای ارزیابی‌های گسترده در تمام سرزمین‌های تحت سیطره خود، نیازمند ارزیاب متبحری چون ناصر خسرو نبوده است؟
- آیا مردی با سابقه مهارت در امر احتساب و استیفا و از سوئی، حکیم و دانشمندی چون او گزینه ارزشمندی برای استحکام و اشاعه این تفکر در دولت خلیفه و سلطنت مصر نخواهد بود؟

- آیا تا کسی از محارم حکومتی نباشد، می‌تواند آمار دقیق حساب و کتاب‌های سلطنتی را احتساب و ارائه کند؟

درباره ادعای فوق که نگارنده بر آن اصرار دارد، شاهدی دیگر می‌آوریم:
«... و از اول ذی‌القعدة آغاز خروج کردند و به موضعی معین فرود آمدندی. نیمه ماه ذی‌القعدة روانه شدند و هر روز خرج علوفه این لشکر یک‌هزار دینار مغربی بودی، به غیر از بیست دینار که هر مردی را موجب بودی که به بیست و پنج روز به مکه شدند و ده روز آنجا مقام بودی و به بیست و پنج روز تا به مقام خود رسیدندی،

دو ماه شصت هزار دینار مغربی علوفه ایشان بودی غیر از تعهدات و صلوات و مشاهرات و شتر که سقط شدی» (همان: ۷۳).

می‌پرسیم:

— کدام مسافر و مهمان بیگانه، آن هم از بلاد خلفای عباسی، اجازه دارد ریز و درشت حساب و کتاب مملکتی در آفریقا و آن هم زیر سلطه خلفای فاطمی را در دارالخلافة آنها احصا کند؟

— محتاطانه نباید گفت که او از برگزیدگان و نزدیکان حکومت فاطمی است تا بتواند در حضر و سفر، در جغرافیای تحت نفوذ اسماعیلی، هم به ریز و درشت امور آشنا شود و هم در دوردست‌ها به امر تبلیغ بپردازد و یک دوره آموزش عینی را تجربه کند؟

در ادامه همان گفتار شاهدیم که یک سال سلطان مصر به مردم توصیه می‌کند که به دلیل خشک‌سالی به حج نروند؛ اما هدیه ویژه خود را به کعبه ارسال می‌کند.

— باید پرسید حضور ناصر خسرو در معیت کاروان ارسال هدایا چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

«و حجاج در توقف ماندند و سلطان جامه کعبه می‌فرستاد به قرار معهود که هر سال دو نوبت جامه کعبه می‌فرستادی و این سال چون جامه به راه قلمز گسیل کردند، من با ایشان برفتم» (همان: ۷۳).

و دوباره مثل همین سفر، سفری دیگر همراه با شخصی به نام قاضی عبدالله اتفاق می‌افتد که چنین می‌گوید: «در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله می‌گفتند و به شام قاضی بوده. این وظیفه به دست و صحبت او روانه کردند و من با وی برفتم به راه قلمز...» (همان: ۷۶).

حضور مردی چون ناصر خسرو با آن همه مناعت طبع که از او سراغ داریم، در رکاب کسی و با هدف زیارت مجدد رایگان نمی‌تواند منطقی به نظر برسد یا بپذیریم

که هدفش از همراهی در این سفر، کنجکاوی جهان‌گردانه و غنا بخشیدن به رهاوردش، یعنی سفرنامه بوده است. بنابراین آیا نمی‌توان گفت که:
- به دلیل تبخّر و امانت‌داری که از او سراغ دارند، در معیت قاضی و نماینده پادشاه مصر دیده می‌شود؟

و از سوی دیگر می‌پرسیم:

- آیا دانش و حکمت و عربی‌دانی او نیست که می‌تواند به راحتی در این مناسبات حضور پیدا کند؟

به طور قطع مردی چون ناصر خسرو برگزیده این مهم است. او زبان عربی را به خوبی می‌داند. جالب آنکه اسماعیلیان ایران ضمن تسلط بر زبان عربی، آثار خود را به زبان فارسی نوشته‌اند. دلیل این ادعا در نقل قول زیر مشهود است:

«نخستین آثار اسماعیلی عمدتاً به زبان عربی نوشته شده‌اند و تنها نویسنده فاطمی که آثار خود را به زبان فارسی نگاشته، ناصر خسرو است. سنت نوشتن به زبان عربی را مستعلویان در یمن و هندوستان و نیز نزاریان در سوریه استمرار بخشیدند» (نانجی، ۱۹۸۷: ۱۸۴).

اما در جایی می‌خوانیم: «ناصر خسرو به برتری زبان فارسی، ادبیات و فرهنگ آن بر دیگر زبان‌ها و فرهنگ‌ها اعتقاد داشت. او می‌کوشید تا سبک و زبان خود را تا جایی که می‌توانست به فارسی سره برساند. همه این‌ها باید به گونه‌ای سنجیده و حساب‌شده انجام شده باشد؛ یعنی باید پذیرفت که اسماعیلیان به فارسی بیش از زبان‌های دیگر دلبستگی داشتند؛ همان‌گونه که خواجه نصیرالدین توسی نیز تا زمانی که هنوز اسماعیلی بود، به زبان فارسی نسبتاً سره‌ای می‌نوشت؛ اما وقتی به مذهب تشیع امامیه درآمد، همه آن‌ها را ترک کرد و با عزمی راسخ به اصطلاحات عربی پناه برد» (اردستانی، ۱۳۹۷: ۱۹-۴۴).

در تسلط او بر زبان عربی که ذکر لزوم آن در فرقه اسماعیلی گذشت، این شاهد از سفرنامه در سفر به بصره نیز می‌تواند گویاتر باشد؛ یعنی هنگامی که بعد از آن همه

بیچارگی با لباسی آراسته، به همان گرمابه می‌رود و پاسخ او به حمامی به زبان عربی شنیدنی است. از یاد نبریم که او کسی است که زبان فارسی را «قیمتی در لفظ دری»^۱ می‌داند:

«... این جوانان آنان‌اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم. من به زبان تازی گفتم که راست می‌گویی ما آنیم که پلاس پاره بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست...» (ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۱۱۷).

با کمی دقت از خلال بازخوانی متن، صدای آمدوشدهای پنهانی را می‌توان شنید؛ زیرا ناصر خسرو متعهد به رازداری است و اگر گاه ذکری از کسانی می‌رود، هدف یادآوری و قدردانی از آنهاست. البته همان‌طور که گفتیم، هویت کسانی که به‌ظاهر برحسب اتفاق در مسیر این مسافر قرار می‌گیرند، خیلی مشخص نیست؛ بلکه با صفاتی چون «مردی فاضل» (همان: ۱۱)، «جوانمردی یا مردی بود اهل» (همان: ۱۱۵) و «مردی نیک» (همان: ۵۰) از آنها یاد می‌شود و به‌طور کلی از معرفی دین و گرایش و سابقه‌شنایی آنها چیزی ذکر نمی‌گردد که هشیارانه می‌توان رد پای حامیان گمارده این شبکه را در یاری‌رسانی به هم، از جمله ناصر خسرو دریافت.

دو شاهد از متن کتاب و تحلیل آنها می‌تواند شاهد این ادعا باشد.

شاهد اول: «چهاردهم ربیع‌الاول از تبریز روانه شدیم به راه مرند و با لشکری از آن امیر و هسودان تا خوی بشدیم و از آنجا با رسولی برفتیم تا برکری و از خوی تا برکری سی فرسنگ است و در روز دوازدهم جمادی‌الاولی آنجا رسیدیم» (همان: ۶).

در تحلیل و توضیح همراهی این لشکر که ناصر خسرو توضیح بیشتری نمی‌دهد، می‌توان پرسش‌های زیر را مطرح کرد:

- آیا کسی یا کسانی از همان یاران پنهان یا حتی خود امیر، موجبات عبور امن ناصر خسرو را در سایه این لشکر فراهم کرده‌اند؟

۱. من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۴۳).

- چرا این لشکر با این تعداد که مخصوص امیر است و دلیل گسیل آن در سفرنامه ذکر نمی‌شود، حافظ این مسافر است؟
- چرا کلمه لشکر با ضمیر اختصاصی «آن» که معنی مالکیت دارد، به کار رفته است، لشکری که به طور خاص جیره و مواجب خود را از امیر می‌گیرد؟
اما در ادامه می‌گوید: «و از آنجا با رسولی برفتیم.» این رسول کیست و چرا باید به مسافری که در حال بازگشت از زیارت است، خدمت کند؟
شاهد دوم: «... به شهری رسیدیم که قرول نام آن بود. جوانمردی ما را به خانه خود مهمان کرد...» (همان: ۱۱).

می‌دانیم که از گذشته‌ها در تمام طول جاده ابریشم و همچنین مسیرهای غیر آن، همواره رباط‌ها و کاروان‌سراها مکانی برای استراحت مسافران و کاروانیان بوده است که در آنجا منزل می‌کرده‌اند.^۱ بنابراین نباید درباره علت این بیتوته‌ها و مهمانی‌ها سؤال کرد.

در سفرنامه ناصر خسرو علاوه بر القاب و صفاتی نظیر «مردی فاضل» که ذکر آن گذشت، با فعل «افتادن» با عبارتی مثل «دوستی افتاده بود میان ما» (همان: ۶) یا «آشنایی افتاد»، در جمله «مرا به شهر اسوان آشنایی افتاد» نیز بسیار روبه‌رو می‌شویم (همان: ۷۱). فعل «افتادن» در جملات کتاب به گونه‌ای اتفاقی و بدون هیچ سابقه‌ای پیش می‌آید که نویسنده نه از سر ایجاز، بلکه برای رازداری می‌آورد؛ زیرا معتقدان این فرقه به ضرورت زمان و اندیشه مسلط حاکمان آن روزگار، ملزم به رعایت این رازداری بوده‌اند تا بتوانند در طول قرن‌ها از آسیب دشمن در امان باشند.^۲

۱. همان گونه که این شعر نظامی به آن اشاره دارد: جوانی بر سر کوچ است دریاب این جوانی را / که شهری بازنشاسد غریب کاروانی را (نظامی گنجوی، ۱۳۳۸: ۲۸۳).

۲. در مقدمه محمد دبیرسیاقی درباره خطری که این فرقه را همواره تهدید می‌کرده و آن‌ها را به پنهان‌کاری وامی‌داشته است، می‌خوانیم: «خود گوید در نیشابور با برادر خود ابوسعید خواستم مرمت موزه خود کنم، به دکان موزه‌دوزی برآمدم. ناگاه در آخر بازار غوغایی برخاست. موزه‌دوز هم رفته، چون باز آمد، پاره گوشت بر

درباره حضور افراد یاری‌رسان این مسافر، دوباره به یک آشنای ناآشنا اشاره کنیم که در کرا کردن شتر به کمک او می‌شتابد و نویسنده باز او را با صفاتی چون «پارسا و باصلاح» معرفی می‌کند:

«و مرا به شهر اسوان آشنایی افتاد با مردی که او را ابو عبدالله محمد بن فلیج می‌گفتند؛ مردی پارسا و باصلاح بود و از طریق منطق چیزی می‌دانست. او مرا معاونت کرد در کرا گرفتن و همراه بازدید کردن و غیر آن. پس اشتری به یک دینار و نیم کرا گرفتم و از این شهر روانه شدم...» (همان: ۸۱).

یاری‌رسانی به مسافر توسط دوستان در سایه و در قالب دادن یک نامه سفارشی نیز جای درنگ دارد؛ نامه‌ای که می‌توان گفت در بلاد غریب، حکم چک سفیدامضای امروزی را برای ناصر خسرو دارد:

«در وقتی که به شهر اسوان بودم، دوستی داشتم که نام او ذکر کرده‌ام در مقدمه، او را عبدالله محمد بن فلیج می‌گفتند. چون از آنجا به عیذاب همی آمدم، نامه نوشته بود به دوستی یا وکیلی که او را به شهر عیذاب بود که آنچه ناصر خواهد، به وی دهد و خط بستاند تا وی را محسوب باشد. من چون سه ماه درین شهر عیذاب بماندم و آنچه داشتم خرج کرده شد، از ضرورت آن کاغذ را بدان شخص دادم، او مردمی کرد...» (همان: ۸۴-۸۵).

می‌پرسیم:

- آیا پذیرفتنی است که مسافری به امید دیگران سفر کند تا هزینه‌های او را صدقه کنند، آن هم مرد حکیم و محتشمی چون ناصر خسرو؟
- چرا باید در این شهر سه ماه اقامت کند؟

سر درفش خود کرده بود. ازو سؤال کردم، گفت یکی از شاگردان ناصر خسرو به این شهر آمده بود و اشعار ناصر می‌خواند. به جهت ثواب او را کشتند. من نیز به این سبب قدری گوشت او را بر سر درفش کرده آوردم. حکیم گفت موزه به من ده که در شهری که شعر ناصر خسرو بخوانند و نامش مذکور شود، من نخواهم ماند. در حال از خوف از نیشابور برآمد» (ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۲۷-۲۸).

- آیا تحمّل این همه رنج به خصوص طلب از دیگران، چیزی جز تعهد به انجام رسالت «دعوت اسماعیلی» است که نویسنده آن را در پوششی از نگفتن می‌پیچد؟ شواهد ذکر شده می‌تواند پاسخ‌گو باشد: «تا ما را به میان قوم دیگر ببرد» (همان: ۱۰۵) یا «از قومی به میان قومی دیگر نقل و تحویل می‌کردم» (همان: ۱۰۵).

- دیگر اینکه، این انسان نازپرورده و برخوردار از لطف دربار سلجوقی چرا باید با این بیچارگی روزگار بگذراند؟ مگر آنکه تعهدی به آن «دعوت» که ذکر آن گذشت، داشته باشد.

در جایی از سفرنامه می‌خوانیم: «چون همراهان ما سوسماری می‌دیدند، می‌کشتند و می‌خوردند و هر کجا عرب بود، شیر شتر می‌دوشیدند. من نه سوسمار توانستم خورد و نه شیر شتر و در راه هر جا درختکی بود که باری داشت، مقداری که دانه ماشی باشد، از آن چند دانه حاصل می‌کردم و بدان قناعت می‌نمودم...» (همان: ۱۰۵-۱۰۶).

به‌طور قطع باید گفت که این سفر از نوع ریاضت‌های صوفیانه تذکره‌الاولیایی عطار نیست که مردانی چون ابوسعید، حسن بصری و حلاج متحمّل آن شده‌اند تا نفس خود را منزّه کنند. بیچارگی و استیصال ناصر خسرو را در این جملات می‌توان فهمید. به‌عنوان مثال در نمونه زیر، فقر مستولی شده و دو سلّه کتاب بی‌خریدار و از سوئی، مردمی جاهل با شمشیر که همه اهل جنگ هستند و مسجدی که در آن اتراق کرده است:

«و من بدین فلج چهار ماه بماندم به حالتی که از آن صعب‌تر نباشد و هیچ چیزی از دنیاوی با من نبود، الا دو سلّه کتاب و ایشان مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند. هر که به نماز می‌آمد، البته با سپر و شمشیر بود و کتاب نمی‌خریدند. مسجدی بود که ما در آنجا بودیم. اندک رنگ شنجرف و لاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم و شاخ و برگی در میان آن بردم. ایشان بدیدند، عجب داشتند و همه اهل حصار جمع شدند و به تفرّج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را نقش کنی، صد من خرما به تو دهیم و صد من خرما نزد ایشان ملکی بود...» (همان: ۱۰۶-۱۰۷).

- آیا این دو سلّه کتاب، ابزار تبلیغ برای تفکر اسماعیلی و مأموریت آموزش او در این کویر بی فریاد نیست؟

از یاد نبریم که مسجد همواره در ارائه و تبادل تفکرات اسلامی نقشی مؤثر داشته است و در اینجا نیز می توانسته حصن محکمی در مقابل این مردم برای حفاظت جان این مسافر باشد؛ زیرا ساکن مسجد حرمتی دارد و مسجد، حرم است و حریم. خلاصی از این بحران نیز شنیدنی است و برخی از ناگفته‌ها را آشکار می کند:

«تصور نمی توانستیم کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم افتاد... تا عاقبت قافله‌ای از یمامه بیامد... عربی گفت من تو را به بصره برم و با من هیچ نبود که به کرا دهم و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای شتر یک دینار بود. از آنکه شتری نیکو به دو سه دینار می فروختند، مرا چون نقد نبود و به نسیه می بردند، گفت سی دینار در بصره بدهی، ترا بریم. به ضرورت قبول کردم و هرگز بصره ندیده بودم. پس آن عربان کتاب‌های من بر شتر نهادند و برادرم را بر شتر نشانند و من پیاده برفتم...» (همان: ۱۰۷-۱۰۸).

مرد متبحر در محاسبه وقتی قیمت یک شتر خوب را به قیمت واقعی آن تخمین می زند، باید به قیمت گران این کرایه اعتراض کند؛ ولی مسافر درمانده که قصد خلاصی دارد و ثروتش بیش از دو سلّه کتاب نیست، چاره‌ای جز پذیرش ندارد. باید پرسید:

- او به پشتوانه چه کسی در بصره مبلغ کرایه را می پذیرد، آن هم در شهری که تاکنون آنجا نبوده است؟

نگاهی هم به سفر بصره داشته باشیم. در بصره مسافر و برادرش، به قول خودش از برهنگی و عاجزی به دیوانگان می مانند. تصمیم دارند به حمّام بروند. خورجین کتاب را می فروشند و پول آن را به حمّامی می دهند؛ ولی اجازه ورود نمی یابند. حمّامی آن‌ها را می راند و حتی کودکان به عادت همیشه روزگاران شرقی، به جرم دیوانگی آن‌ها را

سنگ‌باران می‌کنند و از طرفی، مرد شتردار با سماجت حق‌الزحمة خود را می‌خواهد (همان: ۱۱۵).

می‌پرسیم:

- اگر غلامی همراه اربابش راهی یک سفر طولانی هفت‌ساله شود، غلام است و بنده و زرخیر ارباب؛ اما درباره حضور برادری که در طول این سال‌ها پایه‌پای او در سفر است (همان: ۴)، چه می‌توان گفت؟ ضمن اینکه گاهی در متن از شناسه جمع استفاده می‌شود؛ مثل «رسیدیم»، «از عاجزی به دیوانگان مانده بودیم» (همان: ۱۲۴) و گاهی حضور برادرش را حذف یا بی‌رنگ می‌کند که به ظاهر طفیلی بیش نیست؛ مثلاً می‌گوید: «پس از آن اعرابی شتر کرایه گرفتیم... وداع خانه خدای تعالی کردم...» (همان: ۱۰۳).

جالب آنکه باز درست در همین احوال، کم‌کم سروکله یاوران و ناجیان مسافر پیدا می‌شود:

«ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست و هیچ چاره ندانستیم جز آنکه وزیر ملک اهواز که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب و هم گرمی تمام. به بصره آمده با ابنا و حاشیه و آنجا مقام کرده و اما در شغلی نبود. پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود، آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و به هر وقت نزد او تردد کردی و این پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی» (همان: ۱۱۵).

می‌پرسیم:

- آیا این واسطهٔ پارسی که باز هم حاصل یک آشنایی «اتفاقی» است و البته «اهل فضل» هم هست، با کسی که او را وزیر ملک اهواز می‌نامد و او را به وزیر معرفی می‌کند؛ جای تأمل ندارد؟

- این مرد که با خاندان و حاشیه مقیم بصره است و البته شغلی هم ندارد، چگونه او را یاری خواهد کرد؟

- آیا خود او هم یکی از افراد واسط و رابط این شبکه نیست؟
از سوی دیگر، اصالت مهاجر، مسافر و رابط ماجرا که هر سه پارسی‌اند نیز جای تأمل دارد که این چنین به خوبی همدیگر را می‌یابند و پوشش می‌دهند.
می‌پرسیم:

- چون ناصر مردی از پارس است و پارسا و فاضل، مستحق این یاری است؟
- یا چون آن‌ها رادمرد و فاضل و پارسا هستند، به این مسافر در راه مانده مساعدت می‌کنند؟

- یا آیا به پشتوانهٔ این رابط پارسی در بصره است که ناصر خسرو کرایهٔ ناعادلانه سی دینار را می‌پذیرد؟

از خلال بازخوانی متن می‌توان دریافت که آن سوی این مرارت‌ها و تنگناها، یاران در سایه، به آرامی ضمن رعایت تمام جوانب امنیتی، یاور و حامی او هستند. البته ناصر خسرو به دلیل این یآوری‌ها اشاره نمی‌کند.

می‌گوید: «من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. رقعهای نوشته‌ام و عذری خواستم...» (همان: ۱۱۵).

شاید عزت نفس و حکمت وزین او باشد یا شاید هم دریافت پنهانی نشان «حجّت خراسان» که او را وامی‌دارد تا آراسته و پیراسته به دیدار وزیر برود و با حسن طلبی بس زیبا، این ملاقات را مناسب شأن و منزلت خود رقم بزند.

لازم است همین جا به دو واژهٔ رُقع و عذر بیشتر دقت کنیم: «رقعه، نوشته‌ای موجز یا مکتوب کوتاه است، قطعه کاغذی که در آن نویسند» (دهخدا: ۱۳۷۳).

ارسال این نامه کوچک روی یک قطعه کاغذ یا همان «رقعه» قابل تأمل است؛ زیرا می‌دانیم که ارسال نامه به شکل رقعه به کسی در مقام بالاتر، کاری دور از ادب و غیرمعمول بوده است. بنابراین می‌پرسیم:

- آیا این ماجرا و همچنین ارسال رقعه، حکایت از یک معرفی درون شبکه‌ای و از قبل تعریف شده ندارد؟

همچنین به نظر می‌رسد معنی جمله «عذری خواستم»، طلب پوزش نیست، بلکه از فحوای کلام می‌توان دریافت که می‌گوید دلیلی آوردم که: «فقط من و گیرنده رقعه می‌دانیم». البته باید حرمت و امنیت مسافر گران قدر ناشناس حفظ شود. در ادامه می‌گوید: «و گفتم که بعد از این به خدمت رسم و غرض من دو چیز بود: یکی بی‌نوايي، دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه‌ایست زیادت تا چون بر رقعه من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم...» (ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۱۱۵).

سیاست و کیاست مرد دیوانی، در عین فقر، دوباره او را دولتمردی محتشم جلوه می‌دهد و می‌توان حدس زد که باید رقعه ارسالی علاوه بر خط خوش و دانش چشمگیر، دارای مهر و نشان یا رمزی بوده باشد.

- آیا این همه «ناز و تنعم» به وزیر در عین ناداری و ناچاری نمی‌تواند از طرفی بیانگر هم‌کیشی وزیر با او و از طرفی، آوازه رتبه عالی «مسافر» به محارم شبکه در بصره باشد؟

- یا اینکه حال او «حجت خراسان» شده است و برگزیده یک تبلیغ بزرگ و در راه بازگشت باید به تکلیف خود در خراسان عمل کند؟

پس، از موضع قدرت درخواست کمک می‌کند و پیروان مخفی او مکلف‌اند در منازل مختلف سفر، یار و یاور او باشند.

بعد از معارفه، وزیر، میزبانی مهمان «مصر و مکه» را به فرزند بزرگ خود محوّل می‌کند، شاید برای اینکه کنجکاوی دیگران برانگیخته نشود. او در توصیف پدر و پسر با صفات «مردان اهل و پارسا و متدین و ادیب و عاقل» یاد می‌کند و اقامتش حدود چهل روز طول می‌کشد. میزبان، بدهی سی دیناری مهمان به مرد مغربی را هم پرداخت کرده است.

ناصر خسرو در ادامه سفر به شهر مهربان می‌رسد و اقامتی ناخواسته دارد؛ چون راه‌ها ناامن است؛ اما خلاصی از آن شهرها با توسّل به همان یاران برایش ممکن می‌شود. می‌نویسد: «گفتند به ارّجان مردی بزرگ است و فاضل. او را شیخ سدید محمّد بن عبدالملک گویند. چون این سخن شنیدم، از بس که از مقام در آن شهر ملول شده بودم، رقعهای نوشته بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهر به موضعی رساند که ایمن باشد» (همان: ۱۲۱).

کم‌کم حامیان بیشتری در بلاد او را می‌شناسند و مهمانش می‌کنند یا در رکاب او هستند، بدون آنکه مهمان شناسایی شود و حتّی دلیل این همه بزرگداشت را به زبان بیاورد. آیا او کمی مقتدرانه طلب یاری نمی‌کند؟ هرچند می‌گوید: «التماس کردم»، اظهار بی‌قراری و فرستادن رقع به شخصی در مقام امیر، این حدس را ایجاد می‌کند که از موضع قدرت درخواست دارد. البته این دومین بار است که به مقام عالی‌تر رقع می‌دهد.

- به خاطر بیاوریم مردی که برای ورود به حمّام با آن ظاهر پریشان، هم از جانب حمّامی و هم از سوی کودکان تحقیر می‌شود، به پشتوانه کدام قدرت رقعهای می‌نویسد که حاصل آن همراهی سی مرد پیاده مسلّح است یا حتّی رقعهای عامل رها کردن او از شهر پر آشوب مهربان می‌شود؟

- آیا نمی‌توان گفت که «حجّت» بودن او حال برای محارم رده‌های بالای این فرقه در جای‌جای مسیر قطعی شده است و هر جا اراده کند، از تمامیت توان یاوران برخوردار می‌شود؟

در ادامه سفر، در شهر طبس و بصره، ناصر خسرو تصاویری عینی تر از مخاطبان و حامیان خود ترسیم می کند که در آیینۀ سفرنامه می توان هویشان را از لایه های کلام کمی شفاف تر دید.

«و ما را هفده روز به طبس نگاه داشت و ضیافت ها کرد و به وقت رفتن صلت فرمود و عذرها خواست. ایزد سبحانه و تعالی ازو خوشنود باد [و] رکابداری از آن خود با من بفرستاد تا زوزن که هفتاد و دو فرسنگ باشد» (همان: ۱۲۶).

- آیا هفده روز ضیافت و صله و در انتها «عذرخواهی» امیر که همان طلب بخشش به سبب قصور در خدمت رسانی است، فقط بیانگر بزرگی امیر است یا نشان از مقام و منزلت مهمان ویژه با لقب «حجّت» دارد؟ مهمانی که با یک محافظ ویژه با ضمیر اختصاصی «آن» ذکر می شود و تا منزل بعدی همراه اوست.

- نمی توان شک کرد که اگر چه امیر عذر تقصیر می کند، برای محافظت از جان «حجّت خراسان» به عمد فقط یک همراه می فرستد تا جلب توجه نشود و جان مسافر به خطر نیفتد؟

بنابراین محتاطانه می توان گفت که این همه بزرگداشت و تکریم به خاطر تبرک حج و زیارت این «مسافر کعبه» نیست؛ چون قوم به حج رفته بسیارند و مردان فاضل حکومتی مثل حسنک وزیر که ذکر آن گذشت، بسیار از این وادی ها گذشته اند و می گذرند؛ بی آنکه بادیه نشین ها و بزرگان شهرها آن ها را بشناسند و گرامی بدارند.

بدون تردید، میزبان به این دلیل که مهمانش مرد دربار و دیوان است و به مرو باز خواهد گشت، او را تکریم نمی کند؛ زیرا خواندیم: «امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و به شمشیر گرفته بود...» (همان: ۱۲۵)؛ پس امیر برای حکومت مرکزی، اعتبار و تعهدی قائل نیست.

از سوی دیگر، نسبت گیلان یا گیلکی در این نام می تواند توجه ما را به علویان و شیعیان یاغی در نواحی شمالی معطوف کند. شاید بتوان حدس زد که این امیر از همان

شنیدن سکوت عامدانه ناصر خسرو در سفرنامه در پرتو نگاه آنتوان برمن درباره ... — ۲۹۹

منسوبان خاندان گیلکی باشد که ضد حکومت خلفای عباسی و از ارادتمندان شیعه و تفکر اسماعیلی بوده‌اند (مشکینی، ۱۳۶۹: ۲۷).

میزبان برای حمایت و سلامت مهمان و مسافر، او را با یک رکاب‌دار ویژه راهی سفر می‌کند که تا از زوزن، همراه و محافظش باشد. این مرد همراه یا رکاب‌دار که حکم محافظ او را دارد، در تمام طول مسیر تون و گناباد و قاین در کنار «مسافر کعبه» دیده می‌شود و نزدیک به یک ماه در قاین توقف می‌کند تا اوضاع زوزن آرام شود. بعد از آن خود ناصر خسرو این رکاب‌دار را برمی‌گرداند و از آنجا این کاروان سه‌نفره به جای قاین به سرخس می‌رود.

«فی‌الجمله به سبب تشویشی که در زوزن بود، از جهت عید نیشابوری و ترمذ رئیس زوزن، یک ماه به قاین بماندم و رکاب‌دار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم و از قاین به عزم سرخس بیرون آمدم...» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۲۸).

همان یاران پنهان مسافر موظف هستند او را از مسیرهای امن و بی‌خطر به سلامت به مقصد برسانند؛ در حالی که مسافر بار دیگر سکوت می‌کند و دلایل این یاری‌ها را با خواننده در میان نمی‌گذارد.

همچنین می‌توان دریافت که سفره احسان و اطعام مصریان، از خلفای بغداد پیشی گرفته و عام‌تر است؛ چون توانسته بودند این شبکه دینی را تا دورترین نقاط جهان گسترش دهند:

«این سال به مکه قحطی بود، چهار من نان به یک دینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه می‌رفتند و از هیچ طرف حاج نیامده بود... و درین سال، سی و پنج هزار آدمی از حجاز به مصر آمدند و سلطان همه را جامه پوشانید و اجری داد تا سال تمام که همه گرسنه و برهنه بودند تا باز باران‌ها آمد و در زمین حجاز طعام فراخ شد و باز این همه خلق را در خورد هریک جامه پوشانید و صلوات داد و سوی حجاز روانه کرد» (همان: ۷۶-۷۵).

آیا این نجات‌یافتگان که شمار آن‌ها سی و پنج هزار نفر است، وقتی با این همه بزرگداشت و کمک به حجاز برگردند، ضمن قدردانی، از گروندگان و ارادتمندان سلطان یا خلیفه مصر نخواهند شد؟

پیش‌تر خواندیم که این صله شامل امیر جدّه و مدینه هم شده است؛ البته آن هم به بهانه اولاد امام حسین (ع) بودن؛ اما پرسش این است که آیا این احسان‌ها برای ساختن یک مرکز نفوذ در دل حجاز برای خلیفه فاطمی و اندیشه‌های اسماعیلی نبوده و باعث گسترش شبکه اسماعیلی نمی‌شده است؟

ضمن دقت به دست‌گشاده پادشاه مصر، هم‌سفری و همراهی ناصر خسرو با امیر مدینه در کشتی نیز قابل توجه است و می‌توان گفت حکایت از مرتبه نویسنده دارد که در معیت امیر به مصر برمی‌گردد.

در جمله‌ای دیگر درباره امیر جدّه و مدینه که در ظاهر یک نفر است، می‌خوانیم: «و امیر جدّه بنده امیر مکه بود و او را تاج‌المعالی بن ابی‌الفتح می‌گفتند و مدینه را هم امیر وی بود» (همان: ۸۶).

می‌پرسیم:

- آیا این مقام اجرایی در جدّه و مدینه که مورد تفقد حکومت مصر است، نمی‌تواند پشتوانه نفوذی قدرتمند برای خلیفه فاطمی و اشاعه اندیشه علویان مصر باشد؟

پس، دادن عنوان شبکه به فعالیت اسماعیلیان که تا دل حکومت عباسیان نفوذ داشته‌اند، بیراه نخواهد بود. چشم‌پوشی از دریافت باج‌گذر از ناصر خسرو یا به اصطلاح عوارض ورود و خروج، به دستور امیر جدّه و مکه هم شنیدنی است:

«و من به نزدیک امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آنقدر باجی که به من می‌رسید، از من معاف داشت و نخواست؛ چنان‌که از دروازه مسلم‌گذر کردم و چیزی به مکه نوشت که این مردی دانشمندست، از وی چیزی نشاید بستن» (همان: ۸۶).

بدون شک دانشمند بودن یا حاجی شدن نمی‌تواند دلیلی منطقی برای معافیت از باج یا عوارض سفر در باجگاه جدّه و مکه باشد؛ مگر آنکه این اغماض به‌خاطر ارادت پنهان به اسماعیلیان و یاوران بی‌هویت، شامل حال ناصر خسرو شده باشد. باز هم با سکوت ناصر خسرو از ابراز جان کلام روبه‌رو هستیم.

درخصوص ادعای این مقاله، یعنی تلاش از طریق بازخوانی برای شنیدن «سکوت عامدانه» نویسنده و کشف علت واقعی سفر و هویت پنهان یاران و یاوران او در سفر حج، به آخرین صفحه سفرنامه می‌رسیم:

«و مسافت راه که از بلخ به مصر شدیم و از آنجا به مکه و به راه بصره به پارس رسیدیم و به بلخ آمدیم، غیر آنکه به اطراف به زیارت‌ها و غیره رفته بودیم دوهزار و دوویست و بیست فرسنگ بود» (همان: ۱۳۰).

نویسنده تمام طول مسیر رفت و برگشت را ۲۲۲۰ فرسنگ تخمین می‌زند که باز هم حکایت از توان تصدی مالیاتی او دارد؛ اما از لابه‌لای سطور می‌توان شنید که مسیر طی شده در بیراهه‌ها و کج‌راهه‌ها را حساب نمی‌کند؛ گویی دانستن آمار فرسنگ‌های حاشیه‌ای سفر و مسیر آن برای خواننده سفرنامه لزومی ندارد. و پرسش آخر اینکه:

- آیا این جمله معترضه درباره مسیرهای احتساب‌نشده، بیانگر مسیرهای مأموریتی به اماکن دوردست در آفریقا و شبه جزیره عربستان نیست؟

می‌بینیم که در مسیر بازگشت، معرفی افراد و توضیح مکان‌های ایران آن روزگار پس از هفت سال، در مقام مقایسه با سال‌های رفت، اصلاً مورد توجه ناصر خسرو نیست، جز معرفی و دیدار عجولانه برادر دوم خود که او هم از عمال وزیر امیر خراسان است (همان: ۱۲۸-۱۲۹). حس می‌کنیم «مسافر کعبه» وقتی به مرزهای داخلی می‌رسد، سفرش آهنگی شتابان اما باوقارتر به خود می‌گیرد. کاروان سه‌نفره حامل «حجّت خراسان» شتاب‌زده بدون توصیف مسیرها عبور می‌کند؛ گویی هراسی همراه با سنگینی رسالت از لابه‌لای متن به گوش می‌رسد.

حال با توجه به آنچه گذشت و شنیدیم، می‌توان گفت که باور به وجود دو سفرنامه یا سفرنامهٔ تقلبی، باوری بعید به نظر می‌آید. شاید بتوان محتاطانه ابراز کرد که گزارش سفر برای خواننده که از روی تعلیقات^۱ و یادداشت‌ها نوشته شده، با گزارشی که برای حکومت فاطمی به زبان عربی است، تفاوت دارد. به نظر می‌رسد گزارش روزانهٔ مسیرها و دیده‌ها و شنیده‌ها به حکومت فاطمی تقدیم شده است که به نوعی گزارش مأموریت است؛ در صورتی که نویسنده با همان تعلیقات و یادداشت‌ها هنگام حضر و شاید سال‌ها بعد، مجملی از مفصل‌ها را به شکل سفرنامه برای خوانندهٔ فارسی‌زبان نوشته است؛ پس می‌توان گفت:

۱. نویسنده لزومی برای درمیان گذاشتن ریز و درشت گزارش‌های اداری با خواننده نمی‌دیده است؛

۲. او متعهد به حفظ اسرار و امنیت شبکهٔ اسماعیلی بوده و رازداری، جزئی از اصل این کتاب شده است.

این دلایل هم «سکوت عامدانه» نویسنده را در قبال علت اصلی سفر و افشای هویت همراهانش توجیه می‌کند و هم نشان می‌دهد چرا این اثر به نظر برخی تحلیلگران، دوگانه آمده است.^۲

نتیجه‌گیری

نگارنده پس از تبیین سفرنامهٔ ناصر خسرو به‌عنوان یک اثر ماندگار در پرتو نگاه آنتوان برمن که دلیل عمدهٔ ماندگاری یک اثر را بنیاد شفاهی آن می‌داند، با شیوه‌ای

۱. «این معنی در جامع بیت‌المقدس دیده بودم و تصویر کرده و همان جا بر روزنامه‌ای که داشتم تعلیق زده. از نوادر به مسجد بیت‌المقدس درخت جوز دیدم» (همان: ۴۰). واژهٔ تعلیق در لغت‌نامهٔ دهخدا به معنی یادداشت و واژهٔ روزنامه به معنی کتاب یا شرح گزارش روزانه است (دهخدا، ۱۳۷۳).

۲. با توجه به تقسیم‌بندی‌هایی که حسن دلبری در مقالهٔ خود از انواع سکوت ارائه می‌دهد، می‌توان سکوت ناصر خسرو را به‌طور کلی ذیل «سکوت محافظه کارانه» تعریف کرد (دلبری، ۱۳۹۸: ۱۴).

استقرایی و از طریق طرح پرسش‌هایی محتاطانه، به خواننده نشان داد که چگونه با گذر از شکل مکتوب یک اثر و دقت و گوش دادن به صدای آن می‌توان صداهای تازه‌تری از اثر شنید. صدای تازه این اثر براساس یافته‌های این تحقیق، سکوتی بود که ما آن را «سکوت عامدانه» ناصر خسرو نامیدیم.

می‌توان معترض شد که شاید چنین درک و دریافتی از آغاز نیاز به اتکا به چنین چارچوب نظری نداشته است و هر خوانش و هر «تحلیل گفتمانی» می‌توانسته به چنین نتیجه‌ای بینجامد. در پاسخ باید گفت آنچه شاید این تحلیل را متمایز می‌کند، نگاهش به اثر به‌عنوان صدایی ماندگار و شیوه خواندن و دوباره خواندن آن بوده است که تجربه‌ای قابل انتقال نیست و فرد در گذر زمان و با دقت و ممارست و شاید با حساسیتی شخصی و رابطه خاصش با زبان، آن را کسب کند؛ حقیقتی که خود برمن بارها در نوشته‌هایش بر آن تأکید کرده است.

بنابراین، بدون هیچ‌گونه جانب‌داری و با توجه به آنچه به شکلی عینی دیدیم، می‌توان بر نگاه آنتوان برمن درباره صدامندی و زنده بودن یک اثر صحه گذاشت؛ زیرا اگر اثر ناصر خسرو به‌عنوان یک اثر ماندگار دارای معنای ثابتی بود، یقیناً محکوم به فنا بود؛ اما پژواک صدایش علی‌رغم فاصله زمانی او با ما و به‌ویژه صورت مکتوب زبانی نامأنوسش عاملی شد تا بتوانیم آن را از پس قرن‌ها تازه و باطراوت بشنویم و باور کنیم که با ما سخن می‌گوید. ضمناً باید گفت این سخن، نه سخن پایانی این اثر است و نه تمامی آن و ما نیز به فراخور بضاعت خود از این صدا شنیدیم. امید است دیگر آثار مکتوب و ارجمند زبان فارسی با بازخوانی، روح تازه‌ای بیابند و صدایشان از لابه‌لای صفحات گمشده شنیده شود.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۶)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: طاهری.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا (۱۳۹۷)، شش نکته در دیباچه شاهنامه، مجموعه مقالات همایش ملی شاهنامه و تعلیم و تربیت، صص ۱-۱۷.

- اسعدی، مریم‌السادات (۱۳۹۵)، **سیمای ناصر خسرو پیش از تحوّل روحی**، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره ۶، صص ۱-۱۴.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۶)، **تاریخ بیهقی**، ج ۲، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۱۱، تهران: مهتاب.
- ثقفی، رضا (۱۳۷۳)، **نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو**، ماهنامه کلک، شماره ۵۸ و ۵۹، صص ۲۲۱-۲۴۳.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، **دیوان حافظ**، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- دلبری، حسن (۱۳۹۸)، **بلاغت سکوت، به‌مثابه غیاب پیش‌اندیشیده کنش کلامی و تعامل کارآمد آن با متن**، فصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، شماره ۲۰، صص ۲۰۱-۲۲۰.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، **لغت‌نامه**، تهران: دانشگاه تهران.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۷)، **گلستان**، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- شعار، جعفر و حسن انوری (۱۳۷۰)، **غم‌نامه رستم و سهراب**، تهران: علمی.
- عطّار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۰)، **تذکره‌الاولیا**، تصحیح و توضیح محمد استعلامی، ج ۶، تهران: زوآر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۳)، **شاهنامه**، براساس نسخه نه‌جلدی چاپ مسکو، ج ۳، تهران: ققنوس.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۹۰)، **تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم**، تهران: اشراقی.
- مشکینی، علی‌اصغر (۱۳۶۹)، **علویان طبرستان، نخستین حکومت شیعه‌مذهب در ایران**، مشهد: مینوفر.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین حمیدالدین (۱۳۷۰)، **دیوان اشعار ناصر خسرو**، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۳۵)، **سفرنامه**، محمد دبیرسیاقی، ج ۲، تهران: زوآر.
- نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس بن یوسف (۱۳۸۰)، **دیوان قصاید و غزلیات**، تصحیح سعید نفیسی، تهران: فروغی.
- نانجی، عظیم (۱۹۸۷)، **اسماعیلیه، فصلی در ارکان معنویت اسلامی**، مجله اسماعیلیه، صص ۱۷۹-۱۹۸.
- هانسبرگر، آلیس سی (۱۳۹۰)، **ناصر خسرو و لعل بدخشان (تصویری از شاعر، جهانگرد و فیلسوف ایرانی)**، فریدون بدره‌ای، تهران: فرزانه روز.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۲)، **برگ‌هایی در آغوش باد: مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهش‌ها، نقدها و یادداشت‌ها**، تهران: علمی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸)، **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه محمد سلطانیه، ج ۲، تهران: جامی.
- Berman, Antoine (1968), **Lettres à Fouad El-Etr sur le Romantisme allemand**, La Délirante, No. 3, pp. 85 -117.
- _____ (1984), **L'épreuve de l'étranger**, Paris: Gallimard.

شنیدن سکوت عامدانه ناصر خسرو در سفرنامه در پرتو نگاه آنتوان برمن درباره ... — ۳۰۵

- _____ (1985), **Vérité de la traduction–vérité de la philosophie**, Le cahier du collège international de philosophie, No.1, pp. 40-41.
- _____ (1991), **Traduction spécialisée et traduction littéraire**, La traduction littéraire, scientifique et technique, pp. 9-15.
- _____ (1995), **Pour une critique des traductions: John Donne**, Paris: Gallimard.
- _____ (1999), **La traduction et la lettre ou l'auberge du lointain**, Paris: Le Seuil.
- _____ (2008), **L'Age de la traduction–“La Tâche du traducteur” de Walter Benjamin, un commentaire**, Paris: Presses Universitaires de Vincennes.

